بسم الله الرحمن الرحیم

دفتر

شرح التهذیب

از افادات (حفظه الله)

مولانا رحمت الله متوکل

ترتیب و حروف چینی

حامد دهقانی

جامعة الحرمین الشریفین چابهار

ابتدای هر علم دانستن چند چیز ضروری است

۱ـ تعریف منطق : منطق از ماده ی نطق مصدر میمی و یا اسم ظرف از باب ضرب یضرب می باشد

اگر مصدر میمی میمی باشد منطق به معنای گویایی ولی در صورت ظرف بودن به معنی جای گویایی یعنی زبان قرار می گیرد

تعریف اصطلاحی منطق : هو آلةٌ قانونیّةٌ تَعْصِمُ مُراعاتُها الذِّهنَ عنْ خطاءِ الفکر (یعنی همان قوانینی که از رعایت کردن آنها ذهن انسان را از اشتباهات فکری باز میدارد منطق می گویند

۲ـ موضوع علم منطق: نزد متقدمین موضوع علم منطق مقولات ثانیه می باشند

اما نزد متاخرین :المعلوم التصوری والتصدیقی من حیث اَنَهما یُوصلان الی مجهول التصوری و التصدیقی

۳ـ غرض و غایۀعلم منطق : صیانة الذهن عن الخطاء فی الفکر (یعنی حفاظت فکر و ذهن انسان از خطا)

۴ـ واضع علم منطق = منطق علمی است که در فطرت انسان در ابتدای وجود دارد معروف و مشهور است که اولین کسی که قوائد و ضوابط منطق را وضع نموده است فیلسوف بزرگ

ارسطو می باشد اما اگر در تاریخ بشریت بنگریم اولین کسی که قوائد منطق سخن گفت حضرت ادریس علیه السلام می باشد ولی چون که علم منطق به حضرت ادریس علیه اسلام به صورت معجزه داده داده شده بود پس قوائد منطقی به اعتبار موضع به ارسطو نسبت داده شدند.

۵ ـ **تاریخ علم منطق**: ارسطو که مدّون اولی گفته می شود۳۲۳سال قبل از میلاد مسیح فوت کرده است،با توجه به اینکه ارسطو در سرزمین یونان و زبان یونانی داشت تا زدن مأمون الرشید خلیفه ی عباسی تمام کتب منطق به زبان یونانی بودند اولین کسی که در اسلام کتب منطق را از زبان یونانی به زبان عربی برای استفاده مشلمانان ترجمه کرد و ایشان متولد ۴۴۷ ه ق و متوفی ۴۲۷ ه ق میباشند..و لعد از ایشان علمای زیادی در تاریخ اسلام تا به امروز کتب زیادی(کوچک و بزرگ)در این زمینهٔ ترجمه و تصنیف کرده اند.

٦ـ مقام و مرتبه ی علم منطق،گرچه معروف و مشهور است که منطق هیچ فایده ای ندارد فعلا گفته شده که یجود الاستنجاء باوراق المنطق اما امام رازی (رح)قاءیق ایت که این در بست نیست می تونیم بگوئیم که قواعد منطق با قرآن و حدیث مخالف نیست،کسانی هم که در تاریخ اسلام با این قوانین اگاه بودند بهتر مسائل را درک کرده اند مثلا زمانی که یهودیان کلاً وحی آسمان و نزول را بر انسان انکار می کردند و طبق گفته ی قرآن(اذ قالو ما انزل الله علی بشر من شئ)زمانی گفتند کافران هچگاه نازل نکرده خداوند بر هیچ بشری چیزی را، در حالی که این غزیه سالبه کلیه ایست و در منطق جواب سالبه کلیه موجبه جزئیه است و در قرآن مجید هم در جواب یهودیان خداوند سبحان می فرماید(قل من انزل الکتاب...)و بگو چه کسی نازل کرد کتاب را همان کتابی که اورد آن را موسی_ پس نتیجه می گیریم قواعد منطق کلاً مخالف با قران و حدیث نیستند.

از بعضی از بزرگان هم در مورد منطق نقل شده است کسی که هیچ گونه ارتباطی با منطق نداشته باشد فلا ثقت له فی علم کُلها(هیچگونه بر شخص اعتماد کرده نمی شود در هیچ علمی)

نویسنده کتاب تهذیب

نام : مسعود　　　　　　　لقب: سعدالدین　　　　　　　مشهور به سعد تفتازانی

نام پدر : عمر　　　　　　　نام پدر بزرگ : عبدالله

در مورد تاریخ تولد ایشان اختلاف هست اما تاریخ وفات ایشان سال ۷۹۲ ه.ق می باشد

کتاب های ایشان:　تهذیب ـ مختصرالمعانی

نویسنده کتاب شرح تهذیب

نام : عبدالله مشهور ملا عبدالله یزدی　　　　نام پدر: حسین

در مورد تاریخ تولد ایشان هم اختلاف هست اما وفات ایشان ۱۰۱۵ ه.ق میباشد

قوله الحمدلله:

ملا عبدالله یزدی می فرماید: ملاسعد تفتازانی کتاب خود را به خاطر پیروی از احادیث پیامبر علیه السلام با بسم الله و الحمدلله آغاز نموده که در اینجا یک اعتراض را جواب می دهد.

اعتراض: با توجه این که حدیث ابتداء در موردیکی از بسم الله و الحمدلله آمده است و جمع کردن هر دو در ابتداء در مورد ه یکی از بسم الله و الحمدلله آمده است و جمع کردن هر دو در ابتداء کار آسانی نیست،پس چطور باید بر هر دو حدیث عمل کرد حدیث در مورد بسم الله :کل امر ذی بال لم یبدأ بسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر حدیث در مورد الحمدلله : کل امر ذی بال لم یبدأ بالحمدلله فهو ابتر

جواب ملا عبدالله : در جواب اعتراض که خودش مطرح کرده می گوید ۳ نوع ابتدأ وجود دارد؟

۱-**ابتدای حقیقی** : آنست یک چیز از همه چیزهای دیگر مقدم باشد

۲- **ابتدای اضافی** : آنست که یک چیز نسبت به بعضی از چیزها مقدم و به نسبت بعضی چیزها موخر باشد

۳-**ابتدای عرفی** :آنست که چیزی از مقصد مقدم باشد.

پس در نتیجه احتمال دارد، موراد در حدیث ابتداء،ابتدای حقیقی و در حدیث الحمدلله ابتداء، ابتدای اضافی یا عرفی باشد و همچنین این احتمال وجود دارد که مراد از ابتدا در هر دو حدیث عرفی باشد ملا عبدالله یزدی تعریف حمد را به این گونه بیان نموده است که :

حمد عبارت است: حمد تعریف کردن حامد توسط زبان خویش محمود را به نسبت صفت اختیاری که عمود دارد

* مراد از زبان (قدرت گویای که به صورت عقلانی تعریف می کند)

در مورد تعریف الف لام الحمدلله می گوید که این الف لام می تواند جنسی یا استغراقی باشد

در مورد لفظ الله جل جلاله شارع (ملا عبدالله یزدی) می فرماید :

این لفظ علمی است که بر ذات پروردگار ، و قول اصح هم همین است .

اما لفظ الله برای چنین ذاتی است که جامع تمام صفات کمال است در نتیجه در لفظ الله اشاره به جمع کردن تمام صفات کمال وجود دارد . بنابراین دلیل این قول که تمام حمد مخصوص پروردگار است . اینست که ذات پروردگار جامع تمام صفات کمال است و ذاتی که جامع تمام صفات کمال است حمد مخصوص اوست .

*(مراد از استجماع = ذاتی که جامع تمام صفات کمال باشد)

شارع هدایت را به دو معنا تعریف کرده است

۱ـ ایصال الی المطلوب

۲ـ اراءَة الطریق

***فرق این معنی هدایت** : در معنی اول رسیدن به مطلوب ضروریست و بعد از رسیدن به مقصود گمراهی آن محال است و در معنی دوم هدایت رسیدن به مقصود ضروری نیست یعنی بعد از هدایت گمراهی ممکن است

***قوائد و ضوابط تشخیص هر معنای هدایت** :

لفظ هدایت از فعل هدی یهدی متعدی به دو مفعول می باشد و تعدی آن به طرف مفعول اول بدون واسطه است ، اما گاهی تعدی به طرف مفعول دوم گاهی با واسطه من و لام و گاهی بدون واسطه می باشد . جایی کهبه طرف مفعول دوم بدون واسطه تعدی باشد معنی اول مراد گرفته می شود و جایی که مفعول دوم با وایطه تعدی بود معنی دوم مراد گرفته می شود

مثلا: **دو مفعول بدون واسطه** = اهدنا الصراط المستقیم

مفعول دوم متعدی به واسطه الی = والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم

مفعول دوم با واسطه لام= ان هذا القران یهدی لِلّتی هی اقوم

* همچنین اگر اضافت هدایت به طرف الله باشد معنی اول مراد گرفته می شود و اگر اضافت هدایت به طرف قرآن و پیامبر باشد معنی دوم مراد گرفته می شود

***نکته**: این قوائد تشخیص معنی کلی نیستند زیرا در آیات قران هریک از قوائد نقض شده اند مثلا : ایصال الی مطلوب در این قول خداوند:(اما ثمود فهدیناهم ......) نقض شده است در این جا هدایت به طرف الله است ، پس اگر الله قوم ثمود را هدایت داده پس گمراهی آنان محال بود در حالی که آنها عذاب داده شدند پس معلوم شد معنی دوم مراد گرفته شود. نه اول یعنی اراءة الطریق برای همین قول اول نقض شده است و همچنین اراءة الطریق در این قول خداوند کریم: (انک لا تهدی من احببت) منقوض شده است . اگر این آیه به طرف پیامبر باشد و این را معنی دوم یعنی اراءة الطریق در نظر بگیریم پس کار پیامبرطبق این آیه اراءة الطریق نبوده است پس چی بوده است بنابراین در این جا معنی دوم نباید مراد گرفته شود . بلکه باید معنی اول ایصال الی مطلوب مراد گرفته شود

سواء الطریق....

ملا یزدی در باره ی سواء الطریق می فرماید: سواء الطریق، طریق المستوی ، صراط مستقیم هر سه یک تفسیر دارند، به معنی راه راستی که رونده خود را به مقصد اصلی اش برساند راهی که هیچگونه پیچ وخمیکه مایل به گمراهی باشد وجود نداشته باشد

مُسمّی — اسم

مُسمّی	اسم
ذات واجب الوجود(ذاتی که جامع تمام صفات کمال باشد)	اسم ذات (علم)
ذات باری تعالی	الله جَلَّ جَلالُه
مختص به	مختص

اختصاص از هر دو طرف

قوله : لفظ الله اختصاص دارد برای ذات واجب الوجود

دلیل: زیرا ذات باری تعالی جامع تمام صفات کمال است ، و ذاتی که جامع تمام صفات کمال است الله است

شارع می گوید : معنی هدایت از کلام مصنف از حاشیه کتاب الکشاف فهمیده می شود که هدایت همان لفظ مشترکی است در میان دو معنی که هر کدام از این دو معنی درست در بیاید معنی دوم را رها می کنیم

مراد از سواء الطریق را مشخص کنید؟

جواب : مراد از سواء الطریق دو مطلب است

۱-تمام قوائد عقلی(منطق) و نقلی (احادیث وقرآن)

۲-قوائد و ضوابطی که نقلی باشند

*** کدام یک از این دو اولی تر است؟** به قول ملا یزدی مراد گرفتن مطلب اول اولی تر است

* چرا مطلب اول اولی تر است ؟ زیرا کتاب شرح تهذیب در دو فن نوشته شده است

۱ـ در فن منطق ۲ـ در فن کلام (عقاید)

با توجه به این دو فن مراد گرفته می شود یعنی مطلب اول که هر دو فن کتاب را شامل می شود

لحصول البراعۀ الضاهر بالقیاس الی قسمی الکتاب:

براعة الضاهر که نام دومش براعة استهلال می باشد یک صفتی است در بلاغت ، مطلبش اینست که در ابتدای کتاب چنین عبارتی آورده می شود که تمام موضوعات کتاب را شامل می شود. اشاره داشته باشد

جعل لنا التوفیق خیر رفیق

در مورد جار وجرور ملا یزدی می فرماید: عموما این جار و مجرور چهار احتمال وجود دارد .

۱-جار و مجرور متعلق فعل جعل باشند

۲-جار و مجرور متعلق مصدر توفیق باشند

۳-جار ومجرور متعلق اسم تفضیل خیر باشند

۴-جار و مجرور مطعلق مضاف الیه رفیق باشند

حالا ملا یزدی می گوید: ازمیان این چهار احتمال با توجه به اینکه احتمال دوم و سوم خیلی بعید هستند آنها را رد می کنیم و دو احتمال دیگر (اول وچهارم) یعنی متعلقش شدن به فعل جعل یا متعلق شدن به مضاف الیه رفیق احتمال بیشتر است . باز ملا یزدی در این مورد ملا یزدی می فرماید : اگر جار ومجرور متعلق فعل جعل باشند .افعال الله به خاطر لنا که معلل قرار می گیرنند که در این صورت می توان لام لنا را به معنی انفتاع تصور کرد همانطور در آیه : (و جعل لکم الارض فراشا) آمده است و در این صورت اینکه جار ومجرور متعلق رفیق باشند ، تقدیم معمول از مضاف الیه نه تنها بلکه از مضاف الیه مقدم شدن به این خاطر است که جار ومجرور لنا ظرف است و ظروف کنجایش تقدیم را دارد.

پس لنا به اعتبار لفظ احتمال اول (متعلق فعل جعل) را تائید می کند و به اعتبار معنا احتمال دوم (متعلق به مضاف الیه رفیق را تائید می کند

التوفیق : متوجه کردن اسباب وآلات به طرف مقصد و خیر

والسلاۀ و السلام .....

الف ولام به جای مضاف الیه آمده(که با آمدن الف و الام مضاف الیه که لفظ الله بوده که حذف شده یعنی در اصل صلاة الله بوده است)

*در اینجا ملا یزدی یک اعتراض را مطرح می کند و خودش به آن اعتراض جواب می دهد

اعتراض: در کلمه الصلاةاگر مراد طلب رحمت مراد گرفته شود(معنی صلاة دعا است و دعا به طلب رحمت معنا می شود بنابراین صلاة یعنی طلب رحمت)با توجه به اینکه نسبت صلاة به طرف خداوند است. و خداوند از طلب رحمت پاک است . پس طلب در مورد پروردگار هیچ معنایی ندارد ، پس این عبارت چطور توجیه کرده می شود؟

جواب: لفظ الصلاة دو معنا دارد

۱-معنی حقیقی که مجموعه طلب و رحمت است

۲-معنی مجازی که فقط رحمت است

نسبت صلاة اگر به طرف خداوند باشد معنای دوم(مجازی)مراد گرفته می شود

اگر نسبت صلاة به طرف غیر پروردگار باشد در این صورت معنای اول(حقیقی) مراد گرفته می شود

علی من ارسله هدی.....

اَرسَل فعل و ضمیر هومستتر فاعل ← منسوب به الله

(ه) ضمیر مفعول ← منسوب به پیامبر

اعتراض: چرا مصنف تهذیب علامة تفتازانی نام گرامی پیامبر ﷺ را ذکر نکرده است؟ بلکه بر وصف رسالت اکتفاء کرده است؟

جواب : ۱- به خاطر تعظیم و اجلال و بزرگی نام پیامبر اکرمﷺ ۲- متوجه کردن بر اینکه صفت رسالت چناند صفتی است که که فرد کامل آن حضرت ﷺ مخصوص است و ذهن به طرف آن می رود

اعتراض: چرا صاحب کتاب از این همه صفات گوناگون پیامبر> فقط صفت رسالت را اختیار کرد ؟

جواب : زیرا صفت رسالت مستلزم و در بر گیرنده ی تمام صفات کمال می باشد و همچنین که پیامبر تنها نبی نبود بلکه رسول هم بود و رسالت بالاتر ارز نبوت است

علی من ارسله هدی....

قاعده: هر کجا اسم نکره ی منصوبه بیاید دو احتمال وجود دارد ؟ ۱- مفعول له برای ماقبل خود ۲- حال برای ماقبل خود

* در مورد کلمه هدی ملا عبدالله یزدی می فرماید در ترکیب نحوی این سه احتمال وجود دارد ؟

۱-هدی مفعول له برای فعل اَرسَلَ

۲-هدی حال از ضمیر اَرسَلَ یعنی اَرسَلَ فعل و ضمیر هو فاعل ذوالحال(ه) ضمیر مفعول و هدی حال برای ذوالحال

۳-هدی حال از ضمیر مفعول که در اَرسَلَ وجود دارد یعنی اَرسَلَ فعل ضمیر هو فاعل و ضمیر (ه) مفعول ذوالحال و هدی حال برای ذوالحال ، ذوالحال با حال خود مفعول به برای اَرسَلَ

***ترجمه ترکیب های بالا:**

۱-درود سلام برکسی (همان ذاتی) که فرستاد او را به خاطر هدایت

۲-درود و سلام برهمان ذاتی که فرستاد پیامبر> را در حالی که الله ﷻ هادی استدر این صورت هدی مصدر(خبر است برای مبتدا هو) و هو اسم ذات است و حمل مصدر بر اسم ذات درست نیست. پس می گوئیم هدی به معنی هادٍ اسم فاعل است **مانند:** زیدٌ عدلٌ به معنی عادلٌ

۳-درود سلام بر همان ذاتی که فرستاد پیامبرش را در حالی که پیامبر> هادی است

هو بلاهتداءِحقیق.......

قوله:هو بلاهتداءِحقیق اهتداء مصدر لازم است اگر مبنی للفاعل قرارش دهیم اهتداء به معنی راه رفتن می شود و الله ﷻ از راه رفتن پاک و منزّه است واگر اهتداء را به رسول الله ﷺ نسبت بدهیم خالی از بی ادبی نیست بنابراین اهتداء را مبنی للمفعول قرار میدهیم.

*اما باز اعتراض می شود که مصدر لازم مبنی للمفعول می شود .

می گوئیم آن را به وسیله حرف جار متعدی مبنی للمفعول می کنیم : هو المهتدی به

کل جمله هو بلاهتداء حقیق چهار احتمال دارد .

۱-احتمال دارد تمام این جمله صفت باشد برای هدیً موصوف و صفت را مفعول له می کنیم یا حال برای ضمیر فاعل ارسلمانند ترکیب بالا که گذشت

۲-تمام جمله حال مترادف می شود (حال مترادف آن است که زمانی که ذوالحال یکی باشد و برای آن چندین حال جداگانه آورده شودمانند : ضمیر فاعلی اَرسَلَ یا ضمیر مفعولی اَرسَلَهُ را ذوالحال قرار دهیم و هدیً را جداگانه حال برای ضمیر فاعل یا مفعول و جمله ؛ هدیً بلاهتداءحقیق و نوراً به الاقتداء یلیق را جداگانه حال برای ضمیر فاعل یا مفعول قرار بدهیم (برای هرکدام از ذالحال درست باشد)

۳-حال متداخل: تداخل به معنی تو در تو ، یعنی حال اول برای ذوالحال اول حال می شودو حال دوم از ضمیر که در حال اول وجود دارد حال میشودو آن ضمیر ذوالحال قرار داد ه می شود می‌آئیم می گوئیم؛ اَرسَلَ فعل ضمیر هو ذوالحال، هدیً حال برای ذوالحال و هو دیگر که در هدیً میستتر استذوالحال برای حال (جمله هو بلاهتداءِ .....) ذالحال با حال ، فاعل برای هدیً ، هدیً با فاعل خود حال برای ضمیر اَرسَلَ

۴-جمله هو بلاهتداء حقیق جداگانه جمله مستأنفه باشد

و نوراً به الاقتدءیلیق

ترجمه: ونور هدایتش به او در اقتداء لایق تر است

این جمله حقیقتا مانند قبل است و بر همان جمله قیاس می کنیم

*در اینجا بحث فقط روی مجرور به است که متعلق اقتداء می شود یا یلیق؟

ملا یزدی می گوید متعلق اقتداء است چون که اقتداء ما بر

پیامبر ﷺ برای ما شایسته است نه بر پیامبر ﷺ و اگر به را متعلق یلیق بکنیم ترجمه بر عکس می شود

ملا یزدی در شرح می گوید (و تقدیم الظرف لقصد الحصر) و جار و مجرور متعلق به اقتداء (باید متعلق بعد بیاید چرا مقدم از اقتداء آمده است ؟

جواب : مقدم کردن جار و مجرور توسط علامه تفتازانی به خاطر اینست اقتداء منحصر به پیامبر ﷺ است . همچنین اقتداء به پیامبرﷺمنحصر است به اینکه الآن ملت و دین سایر انبیاء منسوخ است و باید به پیامبرﷺ اقتداء کرد

و علی آله.....

آل در اصل اهل بوده که (ه)حذف شده است همزه ی دیگری آورده شد (اال) شد و هر دو همزه را به الف کلاه دار عوض کردندآل شد

از آنجا که فهمیدیم آل اهل که اسماء را به خود برد مُصّغر آن اُهِیلٌ بوده است

واین حال مخصوص است برای شرافت دین که استعمال می شود فقط برای شرافت دینی منظور اهل رسول هستند

واصحابه الذین سعدوا فی مناهج الصدق التصدیق

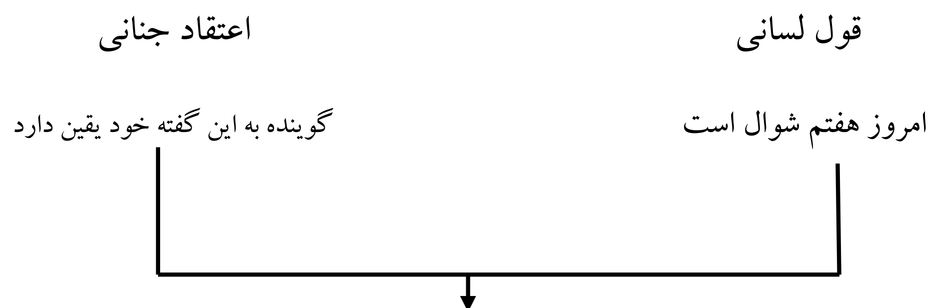
ترجمه: کسانی که خوشبخت شدند در راه صدق با تصدیق کردن پیامبر ﷺ

واصحاب رسول الله ﷺ یعنی همان کسانی که درک کرده اند زمان رسول کریمﷺ را و مومنان بودند دیدار و هم صحبت رسول اللهﷺ بودند و با ایمان از دنیا رفتند

الصدق.....

تعریف صدق و حق هرزمان که قول لسانی با اعتقادوجنانی موافق باشد

این صدق است و هرگاه حقیقت با قول لسانی و اعتقاد جنانی موافقت کند حق است و. واگر از هر دو طرف موافقت باشند صدق و حق است مانند :



موافق با حقیقت است

پس این صدق است

تعریف کذب و باطل: هر زمان و اعتقاد خبانی با حقیقت موافق نباشد این کذب است. و هر زمان که حقیقت با قول لسان و اعتقاد خبانی موفقت نکند این باطل است . و عدم موافقت از طرف هردو کذب و باطل است

التصدق...

سبب تصدیق پیامبر ﷺرا توسط صحابه کرام ﷺ ایمان آنها بود

و صعدوا فی مناهج الحق بالتحقیق

ترجمه: رسیدند به بالا ترین ترجه حق چرا که آن ها بالا رفتند بر همه ی درجه ها و پله ها چون صعدوا لازمه بالا رفتن از همه پله ها است

باتحقیق..

در این دو احتمال وجود دارد؟

۱- ظرف لغو است (یعنی متعلق فعل صعدوا است)یعنی به آخرین درجه رسیدن صحابه حق است به تحقیق

۲-ظرف مستقر است(یعنی مُبِلسٌ می شود)

*تقدیر عبارت اینگونه می شود : هذا الحکم مُبلِسٌ بالتحقیق ، مُبلِسٌ با متعلق خود می شود خبر برای متدای محذوف که هذا الحکم است.

و بعدُ : فهذا غایة التهذیب الکلام فی التحریر المنطق والکلام

برای بعدُ ظرف زمان سه حالت مقصود است ؟

۱- مضاف الیه آن مذکور است

۲- مضاف الیه آن محذوف است

۳-مضاف الیه آن محذوف منوی است

*در دوحالت اول معرب است ودر حالت سوم مبنی بر ضم است

اعتراض: ملا یزدی درعبارت **فهذا** یک اعتراض مطرح می کند و خودش به آن اعتراض جواب می دهد

اعتراض اینست که: چرا علامة سعد تفتازانی بدون اینکه قبل از اینکه فاء جزائیه را شرط بیارد ، در اینجا فاء جزائیه آورده است ؟

جواب :

۱-خواننده خودش به صورت توّهُمی امّا را قبل از فهذا فرض کند

۲-یا اینکه خواننده امّا را قبل از بعدُ محذوف فرض کند (امّا بعدُ)

* اما شیخ رضی بر جواب های ملا عبدالله یزدی اعتراض کرده است :

۱-این فاء، فاء تفسیری است که شرط نمی خواهد

۲-فاء جزائیه است ولی کلمه بَعدُ ظرفی است که متضمن معنای شرط است. که هیچ نیازی به امّا محذوف ندارد

و هذا اشارة ...

سوال : هذااسم اشاره است برای محسوس(آشکار) اما مشار الیه هذا در اینجا غیر محسوس (غیر آشکار) است چرا؟

جواب:ما کاری نداریم که مشار الیه هذا الفاظ باشند یا معانی و یا مفهوماتی که در ذهن مصنف وجود داشتند چی باشندما به این کاری نداریم ، اما گاه گاهی عرب ها غیر محسوس رابه جای محسوس قرار می دهند و با اسم اشاره هذا به طرف آن اشاره می کنند در اینجا هم مصنف (ملا سعد تفتازانی) همین کا را انجام داده است

هذا غایة تهذیب الکلام

مبتدا خــــــبر

ملا یزدی در این عبارت به یک اعتراض پاسخ می دهد.

اعتراض: هذا مبتدا است و اسم ذات است . وخبر مصدر است و حمل مصدر اسم ذات درست نیست این را چطور توجیح می کنید؟

جواب: ملا زیزدی به این اعتراض دو جواب داده است

۱-مجاز عقلی

۲ -مجاز بالحذف

منظور از مجاز عقلی(پیدا کردن معنای مبالغه در کلام

منظور از مجاز بالحذف(بنابر تقدیر عبارتی که درآن عبارت مقدر شبه فعل وجود دارد)

تعریف مجاز عقلی: نسبت دادن چیزی به طرف غیر ماهوله(یعنی به طرف غیر آن چیزی که به طرف آن باید نسبت داده شود)

***منظور اینست که:**درست است که حمل اسم ذات بر مصدر درست نیست ولی گاه گاهی به خاطر پیدا کردن معنی مبالغه حمل مصدر بر ذات می کنند مانند: زیدٌ عدلٌ که در اصل باید زید عادل می شد پس نسبت زیر به طرف ماهو له است . چونکه نسبت زید به طرف عادل است نه عدل اما این حمل مصدر براسم ذات به خاطر پیدا کردن معنای مبالغه است پس درست است.

تعریف مجاز بالحذف : حذف فعل یا شبه فعل و آوردن مصدر به جای آن

*** منظور اینست که:** ملا یزدی می گوید ملا سعد با روش مجاز بالحذف که اصل عبارت فهذا کلام مهذبٌ غایة التهذیب (الکلام)

که در اینجا مهذب شبه فعل به خاطر مجاز بالحذف ،حذف شده و الف ولام التهذیب جانشین مضاف الیه کلام که در آخر بوده است. پس با حذف شبه فعل که تهذیب است و کلام اول را به خاطر تکرار حذف می کنند که غایة التهذیب الکلام باقی می ماند .پس در حقیقت حمل شبه فعل بر اسم ذات است نه حمل مصدر بر اسم ذات این حمل به صورت مجاز بالحذف صورت گرفته است.

فی الحریر المنطق....

در این عبارت ملا یزدی به یک اعتراض جواب می دهد.

یعنی در در این قول ملا سعد «**فی التحریر المنطق والکلام** » لَم یَقُل فی بیانهما؛

اعتراض: چرا ملا سعد به جای تحریر المنطق و الکلام ، در بیان منطق و الکلام نگفت به جای کلمه تحریرکلمه بیان را نیاورد؟

جواب : به این خاطر ملا سعد به جای کلمه بیان کلمه تحریر را آورده چون بیان کلمه ای است و در بیان ممکن است هر سخنی گفته شود اما در تحریر هر سخنی گفته نمی شود . پس با گفتن کلمه تحریر این را ثابت کرده که این کتاب خالی از هر گونه حشو حرف های بیهوده است.

تعریف منطق : هو آلةٌ قانونیّةٌ تَعْصِمُ مُراعاتُها الذِّهنَ عنْ خطاءِ الفکر (یعنی همان قوانینی که از رعایت کردن آنها ذهن انسان را از اشتباهات فکری باز می دارد منطق می گویند

تعریف کلام: آن علمی است که بحث می کند از احوال مبدأ(پروردگار) و معاد(قیاس مطابق با قانون اسلام)

تقریب المرام...

این عبارت بر تهذیب الکلام عطف است (جواب همان است)

تقدیر عبارت اینگونه است . **هذا مقرب غایة التقریب** یعنی این نهایت نزدیک کنند به مقصد (احکام اسلام) به طرف فهم و طبیعت انسان

من التقریر العقائد الاسلام....

این عبارت در توضیح مرام است. یعنی ملا سعد تنها بر بر قوائد عقلی اکتفاء نکرده است بلکه بر قوائد نقلی اسلام هم پرداخته

و عبارت **من التقریر عقائد اسلام** یعنی در بیان عقائد اسلام که این توضیح کلمه مرام است

عقائد **اسلام**

مضاف مضاف الیه

اضافتی که در عقاید اسلام وجود دارد ملا سعد می فرماید: دو احتمال دارد ؟

۱-اضافت بیانیه ۲- اضافت لامیه

اضافت بیانیه: به اضافتی گفته می شود که در آن مضاف الیه عین مضاف باشد یعنی مضاف و مضاف الیه ، هر دو ، دو چیز یک چیز باشند مانند: خاتمُ فضَةٍ ای خاتمٌ من فِضَةٍ

اضافت لامیه: به اضافتی گفته می شود که در آن مضاف الیه غیر مضاف باشد یعنی مضاف و مضاف الیه ، هر دو ، دو چیز جداگانه باشند

مانند: غلامُ زیدٍ ای غلامٌ لزیدٍ

پس در اضافت «عقاید الاسلام » هر دو احتمال وجود دارد

سوال: چرا در عقائد اسلام هر دو احتمال اضافت (بیانیهو لامیه وجود دارد؟

جواب:چون در کلمه اسلام سه احتمال وجود دارد

۱-تصدیق قلبی (اسلام تصدیق قلبی را می گویند

۲-اسلام مجموعه تصدیق قلبی و اقرار لسانی و عمل به جوارح را گویند (این مذهب معتزله و خوارج است) باور های ذهنی می باشند

۳-مراد از اسلام فقط اقرار لسانی را گویند

اگر احتمال اول(فقط تصدیق قلبی مراد گرفته شود پس اضافت ،اضافت بیانیه خواهد بود و اگر احتمال دوم و سوم را در نظر بگیریم پس اضافت، اضافت لامیه خواهد بود

جعلته تبصرة لمن هاول لدی الافهام....

ترجمه: قرار دادم این کتاب را بینایی برای کسی که اراده بینا شدن را دارد وقت فهماندن

قاعده:هر فعلی که دو مفعول داشته باشد مفعول دوم بر مفعول اول حمل استهمانطور که خبر بر مبتدا حمل است

جعلته **تبصرة.....** **جعلته:** فعل و فاعل (ه) مفعول اول **تبصرة:** مفعول دوم

اعتراض: مفعول اول ضمیر و اسم ذات و مفعول دوم مصدر است و گفتیم حمل مصدر بر اسم ذات صحیح نیست پس این عبارت را چگونه توجیح می کنید؟

جواب: ملاعبدالله یزدی دو جواب داده است.

۱-ای مُبَّصِرَةً = یعنی تبصرة مصدر را به به اسم فاعل معنی می کنیم

۲-یَحتَمِلُ التَجَوُّزَ فی إسنَاد (یعنی مجازعقلی) نسبت دادن یک چیز به طرف غیر ماهو له به خاطر پیدا کردن معنای مبالغه

همچنین در تذکرة همین حالت وجود دارد یعنی **جعلته تذکرة**

لدی الافهام ...

ترجمه : (زمان فهماندن) هر دو متعدی هستند

به کسر همزه در این دو احتمال وجود دارد

۱-فهم گیری بفهماند تو را در این صورت به شاگرد یا متعلماطلاق می شود

۲-تو بفهمانی دیگری را که در این صورت به معلم اطلاق می شود

أن یتذکر من ذوی الافهام.....

ترکیب: یتذکر فعل هو فاعل ذوالحال ، من حرف جار ذوی الافهام جارو مجرور حال ، جار و مجرور ظرف می شوند این صورت دو احتمال دارد

۱-جارو مجرور ظرف حال می شوند برای فاعل هو مستتر است در یتذکر که ذوالحال است

۲-احتمال دوم اینکه جارو مجرور مستقیماً متعلق یتذکر شوند در این صورت اشتباه در معنی رخ می دهد به این نحو که : یتذکر فعل لازم است و در صله فعل لازم مِن حرف جار را قبول نمی کند

*ملا یزدی اینطور جواب داده است که در اینجاصفت تضمنی به کار رفته است . یعنی در تضمن فعل لازم معنی متعدی آورده شده است و این جار و مجرور متعلق به همان فعل می باشند

در این صورت تقدیر عبارت اینگونه می شود: یتذکر آخذاً و متعلماً من ذو ی الافهام

معنی : پند بگیرد معلم و شاگرد از صاحبان الافهام

* افهام در اینجا هم احتمال معلم و شاگرد را دارد

سیّماً الولد الاعزَّ الحفیَّ الحری بالاکرام سُمِیّ حبیب الله

این کتاب سودمند است برای فرزند عزیز و مهربان و لائق به اکرام است . که هم نام حبیب خدا است ،

علیه التحیة و الاسلام ، الازل له من التوفیق قوام و من التائید عصام و علی الله توکل و به اعتصام

براو (پیامبر) درود وسلام باد ، همیشه بر او توفیق خدا همراه کارش باشد و از قدرت و تاکید خداوند حفاظت کند از لغزش ، بر خداوند توکل کند و بر او چنگ بزند

سیّماً:

سَیِ به معنای مثل مانند اینکه گفته شود هماسَّیانِ ای مثلان (آن دو هم مانند مثل هم هستند)

اصل سیماً ، لا سیماً بوده است لا را در لفظ حذف کردند اما در معنا مراد گرفته می شود

*ما که بعد از سی آمده سه احتمال دارد

۱-زایده است = در این صورت سَیّ مضاف و الولد مضاف الیه است پس الولد مکسور خوانده می شود

۲-ما موصوله است در این صورت به معنای الذی است در این صورت الولد مضموم خوانده می شود

۳-ما موصوله است به معنی شيٍ است در این صورت هم الولد مضموم خوانده می شود

الحفی = شفیق **الحری**= لائق

قوام = آنچه قائم کند بر کارش **التائید** = تقویت و قدرت

عصام = چنان چیزی که کارش را از لغزش حفاظت کند

علی الله توکل = جار و مجرور به خاطر حصر بر مصدر مقدم کرده شدند

به اعتصام= در ایجا هم جا و مجرور به خاطر سجع و زیبائی کلام مقدم کرده شده اند

القسم الاول فی المنطق

در اینجا یک اعتراض به متن ملا سعد وارد کرده می شود که ملا عبدالله یزدی به آن جواب داده است

اعتراض : عبارت القسم الاول فی المنطق دارای دو قسم می باشد؟

۱-القسم الاول ۲- المنطق

در حالی که مراد از قسم الول همان مسائل منطقی هستند در نتیجه ظرفیت الشی ءِ لنفسه لازم می آید ، یعنی آنچه که در قسم الاول مراد می باشند در منطق نیز مراد می باشند، که در این صورت ظرف و مظروف یکی می باشند این را چطور توجیح می کنید

جواب: خلاصه جواب به این نحو می باشد که به ظاهر درست است که ظرفیة الشیءِ لنفسه پیش می آید اما حقیقتاً مراد از قسم الاول چیز دیگری است و مراد از منطق چیز دیگری است

که مجموعاً (۳۶) احتمال هستندکه در جدول زیر مشاهده فرمایید

القسم الاول **فی** **المنطق**

۱	الفاظ	**تحصیل**	المَلکة
۲	المعانی	**تحصیل**	المَلکة
۳	النقوش	**تحصیل**	المَلکة
٤	الفاظ والمعانی	**تحصیل**	المَلکة
٥	الفاظ و النقوش	**تحصیل**	المَلکة
٦	والمعانی والنقوش	**تحصیل**	المَلکة
۷	الفاظ و المعانی و النقوش	**تحصیل**	المَلکة
۸	الفاظ	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۹	المعانی	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۰	النقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۱	الفاظ والمعانی	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۲	الفاظ و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱۳	والمعانی والنقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱٤	الفاظ و المعانی و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به همه قوائد منطق
۱٥	الفاظ	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱٦	المعانی	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱۷	النقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱۸	الفاظ والمعانی	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۱۹	الفاظ و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۲۰	والمعانی والنقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۲۱	الفاظ و المعانی و النقوش	تحصیل یا حصول	علم به قوائد ضروری
۲۲	الفاظ	بیان	همه قوائد منطق
۲۳	المعانی	بیان	همه قوائد منطق
۲٤	النقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲٥	الفاظ والمعانی	بیان	همه قوائد منطق
۲٦	الفاظ و النقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۷	والمعانی والنقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۸	الفاظ و المعانی و النقوش	بیان	همه قوائد منطق
۲۹	الفاظ	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۰	المعانی	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۱	النقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۲	الفاظ والمعانی	بیان	قوائد ضروری منطق
۳۳	الفاظ و النقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳٤	والمعانی والنقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳٥	الفاظ و المعانی و النقوش	بیان	قوائد ضروری منطق
۳٦			
۳۷			

مقدمه : العلم

مقدمه (تقدیم شده) از باب تفعیل است ولی ترجمه از باب تفعّل می شود

اگر مقدمةٌ باشد: خبر برای مبتدای محذوف یا مبتدا برای خبر محذوف

اگر مقدمةً باشد : مفعول است برای فعل محذوف اَشرعُ

اگر مقدمةٍ باشد: مجرور است از ابحَثُ عَن مقدمةٍ

در مقدمه سه چیز وجود دارد؟

۱-تعریف منطق (رسم منطق)

۲-غرض منطق(بیان الحاجة الیه)

۳-موضوع علم منطق

*مقدمه گرفته شده است از مقدمة الجیش

العلم : عبارت است از حاصله از چیزی در عقل (هو صورةُ ای صلةُ الشیء عند العقل)

سوال : چرا ملا سعد تفتازانی بدون تعریف علم آن را تقسیم کرد ؟

جواب۱) در ضمن بیان اقسام علم ، تعریف علم فهمیده می شود

جواب۲) زیرا که تعریف علم بسیار معروف است و ملا سعد نیازی به تعریف ندید

جواب ۳) تعریف علم تصور بدیهی است و نیازی به تعریف ندارد

سوال: مراد از مقدمه چیست؟

جواب : با توجه به اینکه مقدمه ای که در این عبارت به طرف آن اشاره شده است «**مقدمة الکتاب**» می باشد مراد از کتاب همانطور که در دروس گذشته گفته شد یا الفاظ و عبارات هستند یا معانی (مراد از کتاب القسم الاول الفاظ یا معانی) اگر مراد از کتاب الفاظ باشند پس مراد از مقدمه همان الفاظی هستند که در ابتدای کتاب آمده اند نه تمام کتاب ، اگر مراد معانی باشند پس مراد از مقدمه همان معانی هستند که در ابتدای کتاب آمده اند

*به خاطر مقصود بودن آنها و فهمیدن کتاب در ابتدا آمده اند .

ان کان اذعاناً للنسبةِ فتصدیقٌ و الا فتصور.....

تعریف تصدیق: عبارتست از اذعان و اعتقاد حکم غیر تام خواهد ثبوتی باشد یا سلبی .(که درآن به اثبات چیزی از چیزی دیگر یا نفی چیزی از چیز دیگر حکم شود)

تصورات بدون حکم : زید ــ عمرو

تصورات همراه با حکم غیر تام : غلامُ زیدٍ

تصورات همراه با حکم تام ولی انشائیه : إضرب ــ لا تَضرِب

اختلاف حکماء و امام رازی در تعریف تصدیق :

۱ـ حکماء می گویند تصدیق مفرد است اما امام رازی می گوید که تصدیق مرکب است

۲ـ حکماء می گویند : تصورات اطراف شرط هستند امام رازی می گوید تصورات اطراف شرط نیستند

حکماء می گویند : تصدیق تنها حکم است ولی امام رازی می گوید تصدیق مجموعه حکم و تصورات اطراف است

در مورد اجزای تصدیق (قضیه) بین متقدمین و متأخرین اختلاف است

۱ـ متقدمین: هر قضیه دارای سه جزء است ۱ـ محکوم علیه ۲ـ محکوم به ۳ـ حکم

۲ـ ولی نزد متأخرین قضیه دارای چهار جزء است:

۱ـ محکوم علیه ۲ـ محکوم به ۳ـ حکم ۴ـ وقوع و عدم وقوع

و الا فتصور :عبارتست از اثبات چیزی از چیز دیگر یا نفی چیزی ازچیز دیگر حکم نشود

*برابر است که ادراک یک امر باشد یا چندین امور بدون حکم باشند ، اگر بدون باشند باز هم تصور هستند مانند: زید ـ عمرو ـ بکر ـ خالد

یا اینکه نسبت تام نداشته باشند مانند : غلامُ زیدٍ

یا اینکه در آن حکم است ولی با شک و تردید باشد و گمان غالب نباشد مانند : گفتن زیدٌ قائمٌ با تردید

*برای به وجود آمدن یک تصدیق رعایت کردن چند امور شرط است .

۱ـ جمع شدن چندین تصور

۲ـ وجود نسبت(حکم)

۳ـ نسبتی که تام و خبری و اذعانی باشد

۴ـ پس جمله خبری تام اگه به صورت خیال و وهم و شک گفته شود تصدیق نمی شود با وجود اینکه مجموعه تصورات و حکم موجود باشند